



کوبانی: یک نقشه عملی برای تفکر رادیکال

مهدی سلیمی

۱

بیایید با پرسشی آغاز کنیم که می‌پرسد: «چرا باید در مورد مسئله کوبانی بازاندیشید؟ تفکر در مورد کوبانی که واقعی‌ترین عرصه نبرد است چه نقشی را می‌تواند ایفاء کند؟» چرا که این امر می‌تواند به بهره‌برداری فرصت طلبانه نظری از واقعیت منتهی شود؛ و برای همین، نویسنده ی این سطور، ترسیم پیوندهای واقعیت و تفکر را به زعم خویش ضروری می‌داند. ماهیت این مقاله اساساً به آموزه‌های کوبانی درباب پیوند نظریه و عمل، و بررسی امکان‌های آن اختصاص دارد و نویسنده بر این باور است که صلاحیت حرف زدن از سیاست‌های روز و تحلیل اتفاقات جاری در کوبانی را ندارد و این امر مهم را به تحلیل‌گران روز سیاسی محول می‌کند. وانگهی، در بحبوحه تمامی قیل و قال‌های سیاست‌های هویتی (ناسیونالیسم و فمینیسم) بر سر گردهای مبارز و زنان کوبانی، و همه‌شعارهای رماتیستی و شتاب‌زده عمل‌گرایانه در دفاع از پراکسیس صرف، می‌بایست کمی از واقعیت فاصله گرفت و کوبانی را از دریچه سیاست تفکر نگرینست. چنانکه بالیبار می‌گوید: «چگونه می‌توان بدون تفکر درباره سیاست، دست به کنش سیاسی زد؟» پس نسبت سوژه سیاسی با تفکر چیست؟ چگونه می‌توان از مسئله کوبانی یا هر سیاست به‌روز دیگری بدون ملاحظه تفکر سخن گفت؟ برای شرح این موضوع لازم است تا بار دیگر بر نسبت نظریه و عمل کمی درنگ کنیم. مثالی در این باره به منظور نظر من نزدیک‌تر است: تکنیکی در نقاشی هست که نقاش بعد از رنگ‌گذاری تصادفی و پاشیدن اتفاقی رنگ‌ها (چیزی شبیه به ابر و بادهای ایرانی)، به پیدا کردن نقش‌هایی در میان این طرح‌های اتفاقی مشغول می‌شود و نقش‌هایی را که توده بی‌شکل رنگ‌ها تداعی می‌کنند، برجسته می‌سازد. یا مجسمه‌سازی که حجم آماده را به اقتضای

شکل آماده آن می‌تراشد، مثلاً تنه درختی که برایش تداعی‌گر یک سردیس است با جای چشم‌ها و گوش‌ها و عناصری که در بافت‌های چوب به‌طور حادثی طرح شده‌اند. واقعیت به‌خاطر ماهیت واقعی بودنش همیشه تا حدی با امر حادثی گره خورده است و اغلب پیش‌بینی‌پذیر نیست. اما واقعیتی چون کوبانی، تاریخ و پیشینه خود را داشته است و قطعاً همین واقعیتی که اکنون در برابرمان می‌بینیم، حاصل بارها تراش‌دادن و سروشکل بخشیدن سوژه‌های سیاسی به آن است. اکنون نظریه می‌تواند این واقعیت فرم‌یافته را بار دیگر صورت‌بندی کند و به شاخ و برگ بخشیدن به طرح‌ها و رنگ‌های آن پردازد. در این گفته آدورنو شکی نیست که «این موضوع که قدرت تفکر برای به‌چنگ آوردن تمامیت امرواق (fact) کافیست، زاده توهم یک فیلسوف است. فلسفه‌ای که امروز خود واقعیت را عرضه می‌کند، صرفاً حجابی بر واقعیت می‌کشد و شرایط کنونی آن را ابدی می‌سازد.» لذا قصد سیاست تفکر، بنیان نهادن امرواق نیست، بل صورت‌بندی و سر و شکل بخشیدن به واقعیتی است که پیش از این رخ داده است. چنین تفکری با محوریت واقعیت، به ترسیم نقشه‌های عملی و شناسایی و برجسته کردن امکان‌های آن می‌پردازد. کوبانی واقعیتی انکار نشدنی است با تاریخ و پشتوانه‌های بالفعل و بالقوه خود، اما اکنون با حمله داعش، خود را به وضعیتی جهانشمول پیوند زده است که تمام تفکر سیاسی رادیکال را معطوف به خود می‌کند.

از سویی دیگر، اهمیت تفکر در یادآوری و سیاست‌های گفتاری نهفته است. تفکر به‌مثابه یک کنش-گفتار با سیاست عملی پیوند می‌خورد. در این باره می‌توان به مثال معروف آنتیگونه اشاره کرد: آنتیگونه شب‌هنگام جسد ممنوعه برادرش را دور از دید دیگران دفن می‌کند، این عمل تا به اینجا عملی اخلاقی است که تداعی‌گر مهرورزی خواهر نسبت به برادر است. اما او فردا روز، در روز روشن، در برابر کرئون، با فریاد به این عملش اعتراف می‌کند. این اجراگری و افشاء سازی نیت عمل، کنش اخلاقی را به کنش سیاسی در برابر قدرت بدل می‌سازد. کنش گفتاری او در برابر کرئون حائز اهمیتی فراوان است که می‌تواند نیت عمل او را از تحریف شدن نجات دهد. در مسئله کوبانی، به عنوان یکی از اتفاقات مهم در سطح رسانه‌های تحریف‌گر، تفکر رادیکال کنش گفتاری‌ای است که سیاست مردمی‌رهایی‌بخش آنجا را برجسته کرده و از افتادن در دام امر هویت‌خواهانه و اخلاقی دفاع از میهن و ملیت و زبان‌رهایی‌بخشد. حتی چنانکه در مثال بالاتر دیدیم، تفکر رادیکال می‌تواند به گشودن امکان‌ها در برابر واقعیت یاری رسانده، این امکان‌ها را برجسته‌تر ساخته و خود را به‌مثابه افق فکری پیش‌روی واقعیت بگذارد. در واقع، در تفکر نوعی درنگیدن و دوراندیشی وجود دارد که گاه مقدم بر انجام‌دادن است. این موضوع، هیچ‌از اهمیت ایستادگی مبارزان کوبانی کمتر نساخته و به جای معطوف شدن صرفاً توجه‌مان به عظمت این ایستادگی عملی، به درخواست فرصتی اشاره دارد که بتوان از بیرون به بررسی امکان‌های آن درنگ کرد، امکان‌هایی که خود واقعیت در برابر ما گشوده است. گفتنی‌ست پیوند تفکر و کنش پیوندی

متقابل است. یعنی رابطه به‌طور معکوس هم رخ می‌دهد، وقوع کنش واقعی، این امکان را به تفکر می‌دهد تا دست‌آوردهای خود را از بیرون و از دریچه واقعیت مرور کند. واقعیت کوبانی، آن یأس گسترده را که بر تمامی نظریه‌های سیاسی رهایی‌بخش سایه انداخته است از میان برمی‌دارد و بالقوه‌گی آنها را در عمل نشان می‌دهد.

سیاست تفکر نه آن نام‌تک-دلالتگر است که به هر چیزی هویت تکین می‌بخشد، بل بسط امکان‌هاست، نشان دادن راه‌های خروج به‌سوی چندگانگی و گریز از هویت است. پراتیک تفکر در چنین عملی است؛ عملی غیر-دلالت‌گر که امکان‌ها را به روی واقعیت می‌گشاید. از این رو، تفکر می‌تواند از واقعیت پیشی بگیرد، آنرا تکثیر و به امکان‌های چندگانه آلوده کند. همین سایه ایجابی تفکر بر واقعیت است که می‌تواند ما را از دام پراگماتیسم و تجربه‌باوری برهاند. این خصلت تفکر است که امکان خلق سوژه سیاسی را به ما می‌دهد، اگرچه سوژه خود امری چندگانه باشد. تفکر از سرحدات واقعیت عبور می‌کند و خود را بدل به آن افقی می‌سازد که واقعیت را به حرکت وامی‌دارد. از این رو، اندیشه سیاسی در مورد کوبانی، نه وفاداری محض به واقعیت، بلکه امکان تحریف و برجسته کردن واقعیت را به ما می‌دهد، البته امکانی که مازادهای خود واقعیت باشد، چرا که از این نظرگاه، تفکر صورت‌بندی واقعیت است. سوژه سیاسی در تفکر رادیکال، نه لزوماً برآمده از دل وضعیت، بلکه حاصل پیش‌نگری و تغییر وضعیت است. اتفاقاً سوژه سیاسی، موجودیتی است که در تمام این سالها به تمامی از سوی پسا-سرمایه‌داری در هیات آرمان‌خواهی نفی و تکه پاره شده است و جای آنرا هزاران آرمان روزمره و فتیشیسم سرمایه‌داری اشغال کرده است. کوبانی تجدید حیات سوژه/فاعل در قامت سیاست مردمی رهایی‌بخش است.

حال در مورد کوبانی، باید با ترسیم و مساحی یک نقشه برای "کوبانی-شدن"، این امکان را به بیرون از مرزهای آنجا کشاند. هیچ چیزی بیم‌ناک‌تر از شکست واقعیت کوبانی و رخداد قتل عام در آنجا نیست، ایستادگی در مقابل وقوع چنین فاجعه‌ای به هر طریق ممکن، یک ضرورت انسانی است. اما گفتگوی نا-دلالتگر و هویت‌گریز با مسئله کوبانی امکان تکثیر گلوگاه آن است. واقعیت کوبانی، نقشه عملی برای دست‌یابی به سیاست مردمی است که به‌ظاهر در منطقه تا به حال سیاستی آرمانی مانده بود. این همان امکانی است که نباید گذاشت در بحبوحه دعوی‌های هویتی به فراموشی سپرده شود. پیروزی واقعی کوبانی در بسط خواست سیاست مردمی به خارج از مرزها و قلمرو خود است.

کوبانی صدای دیگریست که نیروی چندگانه کمونیسم را به امکان تکین سیاست مردمی پیوند می‌زند؛ یک سرهم‌بندی عملی. سرهم‌بندی با رعایت تفاوت‌ها، و دقیقاً همین تفاوت‌هاست که ایجابیت یک سیاست چندگانه را رقم می‌زند، آنگاه که صداها یکی ست سیاست به دام هویت می‌افتد. این پس-ماند، این مازاد، این امر آشنازدا در منطقه را بیش از اینها باید جدی گرفت، باید این زائده تروماتیک را همچون توموری در مغز خاورمیانه مدام بزرگتر ساخت، توموری بدخیم که امکان فروپاشیدن تمامیت یک کالبد توتالیتریستی را در خود دارد. نباید گذاشت این تومور با شیمی درمانی‌ها و زد و بندهای هیات ائتلاف و آمریکا و دولت اقلیم کردستان در همان بدنه بزرگ توتالیتریسم یا ملیت‌خواهی هویت‌مدار حل شود. اکنون افشاگری یک ضرورت است وقتی که تمامی رسانه‌های مسلط دارند از این فاجعه به نفع اومانیسیم سرمایه‌داری بهره‌برداری می‌کنند. اگرچه بی‌شک هر تفکر رادیکال پیشرویی از دل واقعیت بیرون می‌آید، اما اگر واقعیت کوبانی در عمل به امکان‌های خود سرپوش بگذارد، یک تفکر رادیکال می‌تواند بر واقعیت حد بگذارد، از آن گذر کند، آنرا از خودش خالی کرده و باز به آن سروشکل بخشد، و آن را از دام تحریف‌های احتمالی و دلالت‌گر رسانه‌ای برهاند.

همه می‌دانیم که داعش چون گیاهی خودرو به یکباره از زمین سربرنیارده است، تخم‌های این محصول تازه پیشتر در منطقه کاشته شده بود. داعش محصول عقب‌مانده‌گی تاریخی، سیاست‌های بنیادگرایانه، دخالت‌های منجی‌قرن که موازنه‌های قدرت را دستکاری می‌کند، محصول جنگ در منطقه سود بیشتر در بازار آزاد غرب، فروش اسلحه، ایجاد توحش در شرق برای تبلیغات خودارضاکر بر روی دموکراسی غربی و فراورده نوین پسا-سرمایه‌داری ست. کوبانی برهم‌زننده این معادلات است و حالا غرب در حال بازی‌خوانی جدید برای حل این زائده نوظهور و نابهنگام در بدنه تمامیت‌خواه خویش است. چرا که کوبانی از نیروی پیش‌بینی نشده مردمی برخوردار بود.

در مورد تاکید بیش از حد رسانه‌ها بر گُرد بودن کوبانی، ما می‌توانیم آموزه‌های پیشین تفکر رادیکال را درباب سیاست‌های هویتی مختصراً مرور کنیم. ما از فوکو و دلوز در مورد سامان‌بخشی و قلمروگذاری هویت پیشتر آموخته‌ایم. نزد فوکو، «هر هویتی تا آنجا که تمامیت‌بخش است، دقیقاً به‌سان "روحی که بدن را زندانی می‌کند" عمل می‌کند.» اکنون تاکید به کرد بودن کوبانی می‌تواند به‌مثابه همین هویت سامان‌بخش، خلاقیت بدن انقلابی و آزادی‌خواه را اسیر هویت‌های از پیش آماده کند. یا اگر بخواهیم کوبانی را به‌منزله یک «قلمرو مجاورتی» دربابیم، دلوز چنین یادآور می‌شود: «قلمرو مجاورتی امری ست نامتعیین که شامل هیچ قومیت، ملیت و نژادی نیست. قلمروزدایی همواره در مجاورت بودن و حد گذاشتن بر قلمرو صلب و سخت است. اما یک قلمروزدا بعد از قلمروییابی مجدد باید از خود فروگذرد، زیرا ماندن او در همان قلمرو جدید یعنی درافتادن در سیاه چاله‌هایی که ابتدا در مرز قلمروهای مسلط واقع

شده بودند.» این آموزه را باید در مورد کوبانی جدی گرفت، به جای تاکید بر هویت سامان بخش کُرد بودن و قلمرو یابی مجدد، کوبانی می‌بایست از کردبودن خود فراتر رود. این امکانی ست که برای کوبانی گشوده می‌ماند، حتی اگر تمام قلمروهای مسلط و حتی اپوزیسیون بخواهند آن را به سمت سیاه‌چاله‌های هویتی هُل بدهند. از این راه است که کوبانی می‌تواند خود را به وضعیتی پیوند بزند (که در واقعیت عملی هم تا حد نسبتاً زیادی این اتفاق رخ داده است) که تمامی انسان‌های انقلابی را به کوبانی-شدن فرامی‌خواند.

برای شرح تضاد بین کوبانی و داعش، شاید ذکر این نکته پربراه نباشد: مسئله بنیادگرایی به زبان لاکانی حاوی یک «انحراف» است، انحرافی که فرد/جهادگر به خاطر نداشتن مسئولیت (به‌عنوان یک فریضه دینی) در قبال عملش دچار می‌شود. یک جهادگر می‌کشد چون دیگری بزرگش از او چنین می‌خواهد، سلسله‌مراتبی که جهادگر در پائین‌ترین مرتبه از آن واقع شده است و مسئولیتی بر گردن خود احساس نمی‌کند. بار دیگر باید به نقد از داستایفسکی، جمله معروف او را وارونه کرد: "اگر خدا وجود داشته باشد، همه چیز مجاز می‌شود." ما شاهد شنیع‌ترین و ناانسانی‌ترین اعمال با حضور مستقیم باوری به اسم خدا هستیم. آن دیگری بزرگ، آن اتوریته نمادین که در طول تاریخ تفاسیر بسیاری را به خود گرفته است، زیرا همیشه دور از دسترس، اتوریته خویش را حفظ کرده است. قتل و کشتار میلیون‌ها انسان بر سر یک خلاء نمادین که به وحدانیت تعبیر می‌شود، شیعه و سنی در یک چیز مشترکند: باور به خدای واحد. اینجاست که تکثیر، چندگانگی و آرایش جمعی بیان در هیات یک سیاست پیشرو سربرمی‌آورد. کوبانی یک امر واقع است که در تصویر خیالی و اعجاب‌انگیز خود در دفاع اقلیتی و تکثیر یافته‌اش در برابر توحش بازتاب یافت. اکنون کوبانی کجاست؟ همان جایی که به اشغال امر نمادین درنیامد. این ایجابیت امر منفی ست. به تعبیری، کوبانی یک خلاء است، یک هیچ بزرگ که چون هیچ است همه را شامل می‌شود. کوبانی برخلاف نظام‌های بوروکراتیک یک کل شگفت‌انگیز را نمایان کرده است. رمز ایستادگی کوبانی در همین آرایش اشتراکی، غیرسلسله‌مراتبی و جمعی است. داعش برای تسخیر کوبانی هیچ‌گونه کانونیت و مرکزی را پیدا نمی‌کند، همان پایگاه‌های مرکزی که قلب نظام‌های سلسله‌مراتبی است و داعش پیش از این در تمامی شهرها با اشغال این کانون‌ها بر شهر چیره می‌شد. در کوبانی تمام خانه‌ها پایگاه مبارزه است؛ مبارزه بر علیه تسخیر شدن میل، میلی که به سوی رهایی گام برمی‌دارد. این میل حامل فقدان نیست، چنین میل کنش‌گری سراسر ایجابی است، برخاسته از خواستن زندگی و آری گویی به آن است، می‌بایست این آری گویی را در کوچه و خیابان‌های شهرمان فریاد بزنیم، این امکان را باید انعکاس داد.

تاثیر تجمعات در حمایت از کوبانی برخاسته از یک سیاست اجراگری ست، فریاد زدن همگانی امکانی که در نزدیکی ما رخ داده است و معرفی آن به مردمانی که بی‌خبر از چنین امکان‌هایی سر در گریبان یاس‌آلود خود فرو برده‌اند.

می‌بایست این امکان را به اجرا درآورد، باید مردم را به هم‌صدایی فراخواند، چرا که صدای مردم بلندترین صداهاست؛ نباید مهمه و هلهله جمعیت را به صدای یک پدر فروکاست؛ نباید اجازه داد رسانه‌ها به تنهایی سخن گفته و واقعیت را منحرف کنند؛ باید نقشه واقعیت را تاسرحداً خود به پیش راند. اکنون وظیفه ما خارج از مرزهای کوبانی، سرایت دادن سیاست‌های اشتراکی آنجا، آلوده کردن و برهم زدن نظم شهرهاست: سرایت دادن این نام‌چندگانه، انکار شده، طرد شده، فراموش شده و آن هسته واقعی ناممکن. کوبانی تحقق امرخیالی در منطقه است، همانی که پیش از این چون هیچگاه بدست نمی‌آمد، به ورطه وهم و آرمان رانده می‌شد.

